

مرکز فروش کلی و جزئی : کتابخانه طهران

# یادداشت‌های

خسرو اول انوشیروان

ترجمه از کتاب تجارب الامم ابن مسکویه (تألیف ۳۷۰ هجری)  
که وی از اصل کارنامه خسرو نقل کرده است

پژوهش:

رحیم زاوه‌صنغوی

حق طبع مخصوص پژوهنده است

انتشار: سال ۱۳۱۰ شمسی

طهران، مطبعة مجلس



# اعلیٰ حضرت پہلوی شاهنشاه ایرانیان

این مهم ترین سند بی نظیر تاریخی

توسط حضرت اشرف

اقای تیمور قاش و وزیر دربار اعظم

به آستان شهنشاهی تقدیم شد

یاد داشت های خسرو اول انوشیروان

پژوهش : رحیمزاده صفوی

## بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از درود بر پاکان و نیکان و پیش آهنگان آئین مردمی این نکته شایسته توضیح و تأکید مکرر است که قوت اطلاع ایرانیان بر تاریخ مورد تصدیق تقریباً جمیع ملل پیشین واقع گردیده و علاوه بر مورخین یونان مانند هرودوت و پلوتارک و دیودور سیسیلی که هر يك بزبانی وقایع نگاری ایرانیان و امتظام و درستی آنرا توصیف کرده‌اند در میانه اعراب نیز کمتر کسی است از مورخین که بسرچشمه‌های یرمایه تاریخ ایران اشاره نکرده باشد از جمله مورخین قرن سوم و چهارم در میان رساله‌های تاریخی که از پهلوی عبری نقل شده بوده چندین کارنامه مختلف اشاره مینمایند که هر کارنامه بقلم یکی از سلاطین ساسانی راجع بوقایع عهد خودش نگارش یافته بوده ولی متأسفانه فتنه جهانسوز مغول نهصد در هزار از این گنجینه‌ها و آثار پر قیمت تاریخی و علمی اجدادی ما را از میان برد و آنچه هم که باقی ماند چون مردم ایران هنوز نه دارای آن روح کشش و کوشش سابق و نه غیرت و جان فشانی لاحق که عهد صفویه از ایشان بروز مینمود شده بودند ب حفظ بقیه السیف والحرق آن آثار اقدام جدی و کافی نکردند و در واقع قسمت عمده آثار ایران در فترت بین چنگیز خان تا طلوع شاه اسماعیل کبیر از میان رفته است یکی از کتب پربهای ایران کتاب نجارب الامم است بقلم وزیر شهیر البویه فیلسوف شرق مشهور به ابن مسکویه که داستان حیات وی در تواریخ مشهور است. نجارب الامم چندین سال قبل غفلتاً توجه یکی از علمای انگلیسی را

جلب کرد در حالیکه عالم مزبور در کتابخانه وقفی ایا صوفی بنا بر اجازه مخصوص مشغول مطالعات بود عالم مزبور نظر خود را در باره تجارب الامم بیک جرگه علمی در لندن خبر داد و بالاخره مقرر گشت این کتاب بی نظیر از بابت اوقاف مشهور کتب عکس برداشته شده انتشار یابد و این کار با مقدمات و تشبثات بسیاری که در دربار عبدالحمیدی بعمل آمد موفقانه انجام گرفت کتاب تجارب الامم را باید خواند تا بتوان شناخت اما در این جا عیبی ندارد از مقدمه انگلیسی این کتاب که یکی از علمای اروپائی در باره مصنف می نویسد يك جمله نقل کنیم (ابوعلی احمد بن محمد بن یعقوب بن مسکویه از نژاد ایرانی - مابین قدیمترین نویسندگان که تألیف خود را بزبان عربی نوشته اند این مسکویه اول شخصی است که می بینم در نوشتن وقایع و تألیف حوادث بطور حیرت آوری کاملاً همان اصول و همان طریقه و خط مشی را از پیش گرفته است که متجددترین دنیای تاریخ نگاری اروپا تازه تعقیب میکند و این رویه این مسکویه نه در طبری که قبل از وی بضبط وقایع پرداخته و نه در معاصرین وی دیده می شود. لئون کاتانی). این مسکویه فقط تاریخ مینویسد و عجب است که در آن زمان بایک صراحت لهجه حیرت آوری بگوید من احوال انبیاء یا پیدایش آفرینش و غیره را در کتاب خود نیاورده ام زیرا آن اعمال عبارت از معجزات است و من میخواهم کارهای بشری را بنویسم که اقدام بنظائر آن ممکن و کسب تجربت و عبرت از آن مقدور باشد.

در کتاب تجارب الامم دو سند باقم که نظیر آن را تاریخ ایران نه آنچه در دست خود ما است و نه آنچه که در کتب اجانب مضبوط

است نشان داده است زیارت این دوسند در شبهای اول بقدری نگارنده را مجذوب و حیران ساخته بود که ساعت‌های دراز در اطراف قیمت فوق‌العاده و مایع فوق‌التصور آنها می‌اندیشیدم بدون آنکه بتوانم در ترجمه و امّشار آن دو تصیمی بگیرم تا چند روز قبل که یکی از صمیمترین دوستان دانش پرورم بقضیه واقف و بر من ورود کرده فرمود من امّشار این اسناد را خدمتی بزرگ میدانم گفته‌ایشان پذیرفتم و بترجمه و طبع هر دو سند پرداختم این دوسند یکی عبارت از یادداشتهای خسرو اول انوشیروان دادگر است که اینک بنام نامی شهنشاهی آن را تقدیم میدارم دومی وصیت‌نامه اردشیر بابکان است که در حقیقت برای آیندگان دستور سلطنتی داده که در حکم امروز بایستی رکن رکن و قاعده اساسی علوم اجتماعی سیاسی محسوب گردد البته تقدیر و توصیف مضامین این دوسند پیش از این وظیفه نویسنده نیست زیرا بقلم دونفری نگارش یافته است که بشهادت دوست و دشمن چه در فن جهان‌گیری و چه در فن جهان‌انداری خداوند عصر خود بوده‌اند - فقط این نکته شایان تذکر است که از اشارت صریحه این مسکویه چنان برمی‌آید که فیلسوف مزبور متن پهلوی هر دوسند را زیر نظر داشته است. و نیز نقل برخی الفاظ در لهجه پهلوی مؤید این معنی است مانند بفرور که هرگاه از عربی نقل کرده بود میبایستی فففور نوشته باشد.

طهران: اسفندماه - ۱۳۱۰ رحیم زاده صفوی

# یادداشت های خسرو و اول

## انوشیروان دادگر

از جمله مطالبی که خسرو انوشیروان راجع به وقایع  
حیاتش به قلم خویشتن در کارنامه خود می نویسد:

روزی در ضمن آن که برای ییلاق عازم همدان بودم در  
دسکره (۱) اوتراق کرده بودیم و بانتظار ناهار نشسته بودم و از  
سفرای خارجه که در دربار مقیم بودند سفیر خاقان و سفیر هیاطله و  
سفیر چین و سفیر قیصر و سفیر بفرور باید بامن غذا میخوردند در این  
حال شخصی از سواران وارد شد باشمشیر کشیده و درسه موضع پرده  
را درید تا آنجا که خواست به نقطهئی که ما بودیم درآید و به ما  
پردازد - در این حال بعضی از چاکران من مرا گفتند که شمشیرم  
را از نیام درآورم ولی من چنین دانستم که هرگاه این یک شخص  
منفرد باشد البته دیگران نخواهند گذارد او بما برسد و هرگاه  
با جماعتی باشد طبعاً از شمشیر من کاری ساخته نمی شود و بنابراین  
بی بیم و هراسی از جای خود فجنیدم و متجاسر مزبور را شخصی از  
پاسبانان دستگیر کرد و معلوم شد منارالیه یکی از درباریان و  
نزدیکان خودمان است که اصلاً از اهل ری می باشد - پس بر همه

---

(۱) - در شمار یارسی همچنین دسکره آمده اما به عقبه برخی اصل آن (دستگرد)  
بوده است - بهر حال شهر دسکره ما بین خاقین و نهر و ان سر راه واقع بوده تا زمان  
خرابی منول آبادی داشته است

یقین شد که عده بسیاری باید همراهی و هم قدم وی باشند و مرا گفتند به بزم باده نوشی در میان جمع حضور نیابم و آرام نکیرم تا حقیقت امر پدید آید اما من بسخن ناصحین اعتنا نکردم تا مبادا سفرای خارجه مرا ترسو و بزدل پندارند و بزم میگساری رفتم - پس از انجام آن شخص رازی را به بریدن دست و سزای سخت تهدید کردم و باو فرید دادم که هر گاه برآستی بگویند که علت این تشبث وی چه بود و حقیقت را بیان نماید هیچگونه کیفری نخواهد دید پس او داستان نمود که گروهی برای خود کتابی ساخته و سخنانی در آورده میگویند از جانب دادار است و باو گفته اند که هر گاه مرا بکشد به بهشت برین خواهد رفت - پس من به تفتیش واقعہ پرداخته رازی را راستگو یافتم علیهذا امر کردم او را رها کنند و هر چه از او گرفته اند باو باز دهند و آن دین سازان که رازی را بقتل من تحریک کرده بودند همگی را فرمودم گردن زدند - انوشیروان می نویسد چون آن قوم را که مایهٔ اختلاف دینی شده بودند گرد آوردم تا در سخنان ایشان رسیدگی و پژوهش شود بدسرشتی و گستاخی و قوت شیاطین آنان را باندازهٔی دیدم که بی آنکه از مرگ و کشته شدن بهراسند دین خود را آشکارا اظهار نمودند تا آنجا که از فاضل ترین آنها در حضور عموم پرسیدم چگونه و بچه دلیل خون مرا حلال شمرده قتل مرا روا داشته است جواب داد هر کس از دین ماتبعیت نکند خویش حلال است و قتل تو را نیز بهمان دلیل روا میدارم - من بکشتن او فرمان ندادم تا موقع صرف طعام رسید و سپردم به او خوراکی ندهند آنگاه خودم یکظرف طعام برای وی فرستادم و به حامل طعام پیغام دادم باو بگویند که چنانکه می بینی بقای



من بحال تو نافع تر از بیاناتی است که مینمودی آن شخص به حامل جواب داده بود که این پیام راست است اما شاه از من درخواست که حقیقت را بگویم و چیزی از حقایق دین خود پوشیده ندارم من هم عین آنچه را که از مبلغ نخست شنیده و ایمان آورده بودم گفتم و آنچه گفتم همانا مورد اعتقاد من است.

و نیز انوشیروان می نویسد: بعد از آنکه قیصر بمن خیانت کرد با او جنگ کردم و زبون گشت و درخواست صلح نمود و مال معینی نزد من غرامت فرستاد و خراجی سالیانه متعهد شد و برای استرداد ممالکی که از خاک او تصرف کرده بودم فدیة معینی برگردن گرفت من مال قیصر را بعلاوة مبلغ ده هزار دینار به برزیگران بینوا و فقرای روم تصدق دادم و این مبلغ فقط بمردم آن قسمتی از روم تقسیم شد که معبر من واقع شده بود.

انوشیروان می نویسد: زمانی که خواستم باحوال رعایا واریسی کرده ریشه ظلم و ستم را بر اندازم نخست در صدد اقدام که از سنگینی بار مالیات بکاهم زیرا علاوه بر آنکه خدا و خلق را خوش آید آبادی مملکت را نیز باعث می شود و مایة ثروتمندی و مکت مردمان گردیده آنها را توانائی می بخشد تا هنگام ضرورت هر مبلغی را که دولت محتاج شود پردازند و ما این نیاکان ما بسیاری بودند که مالیات را یکساله و دو ساله می بخشیدند و گاهی تخفیف می دادند و عقیده شان این بود که این عمل باعث می شود که مردم وجوهی را که بدولت پرداخته اند صرف آبادانی اراضی کنند و بر ثروت مملکت که افزوده شد طبعاً عایدات دولت زیاد میگردد - پس عمال مالیات و مالیات پردازان را گرد آوردم و در نتیجه

گفتگوها و مذاکرات این دو گروه چنان دیدم که بایستی مالیات تعدیل شود و به استان استان (ایالت) و کوره کوره (ولایت) و روستاق روستاق (بلوک) و ده به ده و مرد مرد مقاطعه گردد - و مردمان درستکار از اهل امانت که خویشان آنان وثوق داشتم بر ایشان عامل قرار دادم و در هر استان بر هر عامل امینانی گماشتم که نگران او باشند و قاضی هر کوره را فرمان دادم که باحوال اهل کوره خود بنگرد و مالیات پردازان را فرمودم تا هر چه بخواهند به ما عرضه دارند بوساطت قاضی کوره که سرپرستی اهل کوره را بوی سپرده ام عرضه دارند که عامل تواند مداخله کند و نیز فرمودم که مردمان مالیات را در محضر قاضی بعامل پردازند و در مقابل مالیات برآه بستانند و مالیات از متوفی ساقط شود و همچنین مالیات اراضی آفت زده ساقط شود و قاضی و دیر کوره و امین اهل ولایت و عامل صورت محاسبات خود را به دیوان ما تقدیم دارند و در این موضوعات همه جا فرمان ها نوشتم.

انوشیروان می نویسد: مؤبدان مؤبد فهرست نامهای گروهی از بزرگان و اشراف را به ما تقدیم داشت که برخی از ایشان مقیم دربار و پایتخت بودند و برخی در بلاد دیگر که این اشخاص پیرو دینی شده اند غیر از دینی که ما از پیغمبر خود و علمای خویش بارث دریافته ایم و اینان پنهانی راجع به دین خود بحث کرده مردمان را به آن میخوانند و این امر مورت فساد مملکت می شود زیرا ملت را از داشتن يك متصود هم آهنگ محروم می سازد در حالیکه سعادت و سلامت ملك مستلزم آنست که همگی رعایا با پادشاه خود یکرنگ بوده آنچه را که پادشاه مطابق دین خود حلال می شمارد

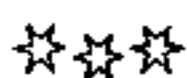
حلال شمارند و آنچه را او حرام میداند حرام بدانند تا اتحاد مردمان با همدیگر و اتفاق همگان با پادشاه که مایه قوت دولت و سپاه است دشمنان مملکت را مرعوب سازد - پس من فرمان دادم آنانی را که مؤبدان مزید صورت داده بود احضار کنند و آنقدر با ایشان بحث و جدل ورزند تا براه حق باز آیند و در آن استوار شوند و نیز فرمودم در پایتخت و سایر بلاد و تمامی مملکت من جستجو شود و هر کس را پیرو دین آنان یافتند با وی همین معامله شود

\*\*\*

و نیز انوشیروان می نویسد: ترکان مقیم در ناحیه شمال به ما نوشتند که در تنگی و عسرت افتاده اند و هر گاه ما به آنان چیزی ببخشیم ناگزیرند که با ما از در جنگ در آیند و بعضی مواد از ما خواهش کردند از آن جمله اینکه آنان را در زمره سپاه خود در آوریم و تنخواهی برای اعاشه آنان مقرر داریم و از اراضی گنجه و بلنجر و آن نواحی مقداری به آنان واگذاریم که از آن ارتزاق کنند - پس من چنان مصلحت دیدم که خویشان به آفسو تا در بند چول (صول) سیاحت گزینم تا پادشاهان اکناف آمادگی و نشاط مرا برای هر گونه سفری دانسته نیرو و قوت مان را در متاعب و همت مان را شناخته هیبت پادشاهی و بسیاری سپاه و فراوانی عده و انتظام و مکمل بودن سلاح و فراهم بودن اسباب و وسایل غلبه بر دشمنان را بنمایند و پادشاهان باجگذار بدانند که هر گاه محتاج شوند چه قوه قویه در پس پشت ایشان موجود است. و نیز خواستیم در نتیجه این مسافرت ترکان مزبور را مستقیماً بحضور خویش آشنا گردانیم و خلایع و انعامات بدست خود به آنان ببخشیم تا به ما رام شوند و نزدیکی ایشان به بزم ما و نرم گفتن

و مهربانی و لطف سخن ما براخلاص و مودتشان نسبت به ما  
پیفزاید و آنان را در جنگ بادشمنانمان راسختر گرداند - و نیز  
میل داشتیم در این سفر احوال و مواقع دژها و قلاع سرحدی را  
بازدید کرده استواری بخشیم و بعلاوه از حال مالیات دهندگانی که  
در سر راه من هستند پژوهش کنیم. بنا بردلایل مذکور از راه  
همدان و آذربایجان عازم دربند چول شدم و پس از ورود به  
دربند و شهر (فیروز خره) به تعمیر و استحکام شهرهای کهنه‌ئی که  
در جوار سرحدات است پرداختم و نیز فرمان دادم که قلاع جدیدی  
بنیاد نهند و قتیکه خبر ورود ما بدانسامان بسمع خاقان خزر رسید  
پیمناک شد از آنکه مبادا ما باوی درصدد جنگ باشیم از این رو  
به من مکتوبی نوشت حاکی بر اینکه از آغاز تهنشاهی من همواره  
آرزومند دوستی و مودت من بوده و او قبول فرمان برداری و  
اطاعت مرا مایه سعادت خود می‌شمارد - یکفر از سرداران خزر  
وقتی بیم و اندیشه خاقان را از من دید خداوند خود را ترك گفته  
با دو هزار تن از کسانش بخدمت ما شتافت و ما او را پذیرفته در  
ردیف سواران خود در همان ناحیه مسکنش دادیم و برای او و  
کسانش تنخواه و جیره مقرر ساختیم و قلعه مخصوصی برای آنان  
در آنجا بنیاد نهادیم تا هر که از ترکان بیاید در آنجا سکنی بگیرد  
و معبد مخصوصی برای متدینین به دین خودمان در آنجا ساختیم و  
مؤبدی در آنجا گماشته گروهی از دانشمندان و زاهدان را در  
آنجا نشاندیم و فرمان دادیم تا آنان به ترکانی که بسوی ما گذشته

به طاعت ما کردن می نهند آئین ما را آموخته بایشان تعلیم دهند که در اطاعت و فرمانبرداری دولت ما چه منافع بزرگ دنیوی و چه ثواب عظیم اخروی نهفته است و آنان را با اصول تمدن از مودت و محبت و عدالت نسبت بهمکنان و بدستکاری و بهجهد و دفع دشمنان مملکت و منافع این امور آشنا سازند و نیز فرمان دادم به جوانان ایشان درس داده آنان را به آئین و تربیت و روش و دین ما پرورش دهند (۲) - و در آن حدود برای سوداگری ایشان بازارها بنیاد نهادم و راههای شوسه ساختم و پلها بستم و بالجمله یکروز از روز هائی که در آن حدود مشغول این امور بودم به باز دید مردمی که از هر جانب به دور من گرد آمده بودند پرداخته دیدم آقدر از مرد و اسب و سلاح جمع شده است که اگر در وسط ایران جمع می شد انتقال آن اردو باین حدود متعسر می بود.



انوشیروان می نویسد: چون سال بیست و هشتمین سلطنت ما رسید در صدد افتادم در امر مملکت داری و عدل و رفاه رعیت طرح کاملتری بریزم پس قرار دادم در جمیع بلاد و سرحدات انجمن هائی برای رسیدگی به مظالم و عرایض تشکیل یابد - در پایتخت این انجمن زیر نظر خود من گرد می آید و در شهرهائی که

---

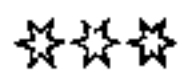
(۲) کسانی که با اصول استعمار آشنا بوده سیاست دول استعماری را مخصوصاً در کار تعلیمات و نشر زبان و کتب و معارف و عادات خود مابین ملل استعمار شده شناخته اند از این اشاره شاهنشاه طبعاً متوجه خواهند شد که قوت تدبیر و حسن سیاست و استحکام بنیان اداره ایران در چه پایه بلند بوده و خدمات ایران در نشر تمدن تا چه حد وسیعی بالغ شده است.

مرکز کست (۲) می باشد با حضور سپهد و پادوسبان و تاضی و یکتن امین که از جانب ما اعزام شده تشکیل میشود و در شهرهایی که مرکز استان ها و کوره ها است زیر نظر مرزبان و سرکرده سپاه و قاضی ولایت و دیر ولایت و امین من خواهد بود و از جانب خود کسانی را فرستادم که شخصاً به درستکاری و امانت و پرهیزکاری و دانشمندی آنان مطلع بوده ایشانرا آزموده ام و فرمودم تا این فرستادگان مردم هر بلد را دریکجا با مأمورین دولتی گردآورند و انجمن از روی حقانیت و صداقت در هر گونه شکوائی رسیدگی کنند هر گاه داوری انجمن مورد رضایت و خشنودی اصحاب دعوی شد چه بهتر و گرنه موضوع را بعرض اینجانب برسانند - و من در این طرح خود و بحسن اجرا و انجام آن تاجائی علاقمنده بودم که اگر گرفتاریهای بزرگتری که در حفظ حدود و مقابله دشمنان مملکت دارم نمی بود شخصاً اداره کار مالیات و رسیدگی به عرایض رعیت را قریه به قریه متعهد می شدم و با فرد فرد مردم مملکت سخن میگفتم جز آنکه ترسیدم مباشرت باین موضوع اولاً مایه تضییع موضوعات

---

(۲) کت باکاف مضموم یکی از چهار ناحیه ایران بود زیرا در عهد ساسانیان تمامی مملکت به چهار ناحیه تقسیم شد که شرقی را (خراسان) غربی را (خاور) شمالی را (باختر - یا - اواختر) جنوبی را (نیمروز) میخواندند و در هر کت یکنفر (پادکست بان) بمعنای والی کشوری مأمور میشد و یکنفر سپهد که سپهسالار بود و هر کت مرکب از چندین استان (ایالت) بود مثلاً در خاور کردستان خوزستان و غیره و هر استان مرکب از چندین کوره (ولایت) و هر کوره مرکب از چندین روستاک و هر روستاک شامل چندین ده میشد و مرزبانان و حکام همگی تابع پادکست بان بودند که درلهجه عمومی تدریجاً تعریف گشته پادوسبان تلفظ میشد

مهم‌تری شود که هیچکس جز خودم نمی‌تواند متعهد آنها گردد و غیر از من کسی نمی‌تواند به فصل و قطع آنها پردازد - ثانیا در نتیجه گردش من قریه به قریه از بابت مخارج همراهان و لشکریان ملازم رکاب تحمیلات تازه‌تری متوجه رعیت شود - و نیز مصلحت ندانستم که داد خواهان از نواحی بعیده به آستان ما روانه شوند زیرا بیم آن بود که این سفر آنان را از فلاح و آبادانی باز دارد و علاوه بر مخارج سفر که تحمیل می‌گردد از واریسی به مزارع و انباریکه باید شخصاً متعهد ساخت و پرداخت آن باشند باز مانند بنا بر دلایل مزبور به تشکیک انجمن‌ها بطریق مذکور رأی دادم و مؤبدان مؤبد را به سرپرستی و نگهبانی این امور گماشتیم و در این باره فرمان‌ها نوشتیم زیرا باو وثوق داریم و امیدواریم همواره مطابق میل ما عمل شود چونکه از او همین‌را خواسته‌ایم .



بعد از آنکه بلطف الهی جمیع مردم مملکت مان از شر دشمنان آسوده شده امنیت برقرار گشت و به جز دو هزار تن از دیلم که بعات صعوبت قلاع و استحکامات آنان که در جنگل‌ها و جبال واقع است (۳) هنوز فرمان نیامده اند بدخواهی بر جا نماند در صدد افتادیم که باز به پژوهش حال رعیت پردازیم و از کارکرد امینانی که برای

---

(۳) در گیلان دو طایفه مسکن داشتند طایفه دیلم و طایفه گیل و دیلمان به شجاعت و شرات مشهور بودند و در عهد اسلام قرن‌ها با پادشاهان مسلمان مخالفت ورزیدند و زن و فرزندشان همواره با سارت میرفت تا جائیکه لفظ دیلم در افواه معنای غلام و برده می‌بخشید بهین علت ندریجاً دیلمان محو شدند و گیلان غلبه یافتند از اشاره خسرو اینک میفهمیم که شرات دیلمان در عهد ساسانیان نیز مورث زحمت دولت مرکزی میشده است .

داد بخشی نسبت بمالیات دهندگان مأور کرده بودیم تفحص کنیم زیرا به ما چنان رسیده بود که امینان مزبور بقدر مطلوب ما در انجام وظیفه خود نکوشیده اند علیهذا فرمودم به داور هر کوره بنویسند تا اهل کوره خویش را بدون اطلاع مامورین و رؤسای محل گرد آورده از مبلغ بدهی ایشان و تجاوزاتی که دیده اند پرسش کند و تمام قوه خود را در کشف وقایع و تامین اهالی باظهار شکایت شان مصروف دارد و احوال فرد فرد و مرد مرد از اهل کوره خود را نوشته پائین مکتوب را بمهر خود و تصدیق اهالی ممهور ساخته بمعیت چند تن از مردمی که اهالی آن کوره انتخاب میکنند نزد ما ارسال کند و تصریح نمودیم که هر گاه اهالی بخواهند نمایندگان را از میان سقله (فرومایگان) انتخاب کنند بی دریغ بپذیرد<sup>(۴)</sup> - بعد از آنکه تمامی نمایندگان در پایتخت حضور یافتند بار عام داده در محضر بزرگان وطن خودمان و پادشاهان و داوران و آزادگان و رادان قوم برسیدگی آن گزارشنامه ها پرداختیم - از میان این شکایات و مظالم هر تظلمی که بر علیه مامورین و یا و کلاء و پیشکاران خود ما و یا بر علیه پیشکاران فرزندان ما و یا بانوان و همسران ما و یا افراد خاندان مان بود بدون تقاضای بینه و گواهی پذیرفتیم زیرا نیکو میدانستیم که مالیات دهندگان

---

(۴) قبل از اسلام مردم ایران دو طبقه بودند یکی گرانمایگان یعنی رادان و آزادگان که اشراف باشند و اینان ۴ صنف بودند (ویسپهران) - سواران - دهکانات که مالکین فلاح بودند و صنف هفتم یعنی روحانیون . (ویسپهر بمعنای گاه پور یا اولاد هفت خاندان مشهور) طبقه دوم فرومایگان یعنی روستائی و پیشه ور و توده مردمان و اشرافیت در آثرمان ارثی بود و طبقه اشراف باغیر اشراف هرگز وصلت نمیکرد .



زیر دست و زبون آنانند و ایشان زیر دست بوده بنا بر اتکاء بشاه و دولت بر مردمان مسلط میباشد - و اما در باره تظلمات مردمان مابین خودشان از یکدیگر فرمودم در همان مجلس فیصله یابد و راجع به مرافعاتی که بخواهی کواهان از اهل بلد و یا داور بلد محتاج بودیک تن از دیران امین را با امینی از فقهاء دین خودمان و امینی از آنها که مورد وثوقمان بودند از خدام و درباریان خودمان روانه محل داشتیم و بمعیت آنان احکام و دستورالعمل مکفی فرستادیم .

عنایت دادار آفریدگار طبیعت و نهاد ما را طوری ساخته که خویشاوندان و خدام و درباریان مان تا خواستار حق و قرین عدالت نباشند نزد ما تقرب و منزلتی نتوانند داشت زیرا یکی از خصوصیات نزدیکان و درباریان پادشاه آنست که با سطوت و قوت سلوک نمایند پس هرگاه پادشاه مواظب رفتار آنان نباشد مایه زیان و تباهی همسایگان خود میشوند مگر آنکه میانه ایشان ذواتی باشند که سلوک و رویه شاهنشاه دادگر خویش را سرمشق قرار داده دین و مذهب خود را رعایت کرده برعیت مهربان باشند و طبعاً چنین ذواتی کمیاب هستند و بنا بر آنکه از تجاوز پسندی اینان نسبت بر عایا آگاہ بودیم در شکایاتی که بر علیه ایشان رسید برهان و شهود نخواستیم و حتی از عزیز ترین اشخاص و والا مقام ترین ایشان نزد خود چشم پوشی نکردیم زیرا حق و عدالت برای زیردستان و زیر دستان و زبونان و نیرومندان و درویشان و توانگران یکسان بیاید بود با اینحال هرگاه تشخیص جانب حق دار بر ما دشوار می آید محکوم ساختن نزدیکان و خواص خودمان را بهتر از محکومی مستمندان و مردم ناتوان میشماریم

زیرا از جانبی مسلم است که آن مردم ناتوان به ندرت ممکن است قادر شوند که بر نزدیکان ما تعدی کنند و از جانب دیگر معلوم است که هرچه از کیسه نزدیکان ما بیرون رود بزودی جای آنرا پر خواهند کرد از آنچه که ما آنرا میبخشیم در صورتیکه هرچه را مردم مستمند از کف دهند دیگر جای آن بزودی پر نتواند شد و به جان خودم سوگو کند که عزیزترین افراد درباریان و گرامی ترین خدام مان در قلب ما آنانی هستند که نسبت برعیت رفتار عادلانه ما را پیروی میکنند و در باره مسکینان و مستمندان ترحم نموده از درویشان دستگیری میکنند و شایسته است همگان بدانند که هرکس برعیت ستم ورزد به ما ستم ورزیده است و هرکس برعیت تطاول پسندد بما تطاول پسندیده و در مسئولیت ما که ذمه دار حفظ حقوق و آسایش رعیت هستیم اختلال افکنده است .



در سال سی و هفتم از شهنشاهی ما چهار طبقه از طبقات ترکانی که در ناحیه خزر سکنی داشته و هر يك برای خود پادشاهی جدا گانه دارند بما عریضه نوشته حالت فقر و فلاکتی را که دوچار آن شده بودند شرح داده به سعادتتی که از قبول بندگی نسبت بما عابدشان میشود اذعان نموده اظهار کرده بودند رخصت بدهیم هر چهار پادشاه با اتباع خود بخاک ما آمده داخل خدمت شده فرمانبردار شوند و استرحام نموده بودند که هر خطائی که قبل از سلطنت ما از ایشان سر زده است چشم پوشی شود و آنان را ما در سلك سایر بندگان خود پذیریم و اطمینان داده بودند که ما در آنچه بایشان فرمان دهیم از جنک و

غیر آن خواهیم دید که مانند بهترین بندگانت و هوا خواهان مان انجام خدمت میدهند من در قبول استدعای آنان چندین سود باقم یکی آنکه ما همیشه از چالاکی و سلحشوری این طوایف بیمناک بودیم که مبادا بینوائی و احتیاج اینان را به خدمت قیصر روم با یکی از سلاطین دیگر تشویق کند و پیوستن اینان به آنان مایه تقویت دشمنان بر علیه ما گردد زیرا در زمان گذشته نیز اتفاق افتاده بود که قیصرهای روم از این طوایف با قیمت های بسیار گزاف قشونی اجیر گرفته بر علیه برخی از پادشاهان تحت الحمايه ما بجنک می انداختند و در پرتو رشادت و سلحشوری ترکان مزبور رومیان خود را صاحب شوکت و قدرتی وای مینمودند زیرا نزد ترکان زندگی را هیچگونه لذت و کیفیتی نیست و همین زندگی مفلوک و دشخوار آنان را باستقبال مرک تشویق میکند بنا بر این دلایل من به ایشان پاسخ نوشتم که ما استدعای شما را پذیرفته هر کدام از شما که بفرمان ما در آید نزد ما صاحب جاه و مکانی درخور خود بوده از آنچه که در نزد ما یافت میشود درباره وی دریغ نخواهد شد - و به مرزبان دربند نوشتم که ترکان را با مراعات حق تقدم بترتیب راه ورود بدهد - مرزبان دربند بمن عرضه داشت که پنجاه هزار نفر از ترکان با زنان و فرزندان و عیالات خود نزداو وارد شده اند و نیز سه هزار نفر از رؤسای ایشان هر یک با خاندان خود و زنان و فرزندان و عیالات آمده اند (۵) چون این خبر به من رسید چنان پسندیدم که آنان را

---

(۵) از اینجا ثابت میشود که قبل از مغول در ناحیه قفقاز از دربند و سلسله الجبال قفقاز باین سمت عده ترک نزاد محدود بوده است به طوایف معدودی که بفرمان دولت ایران اینجا و آنجا متفرقا سکنی گرفته بوده اند.

ببخود نزدیک گردانم و احسان و بخشش خود را بایشان باز نمایم و در  
 میانه مودتی پدید آورم و آنان را با سرداران خود نزدیکی و آشنائی  
 بخشم تا مایه اطمینان قلب ایشان فراهم آید و هر زمان بخواهم  
 آنان را زیر فرمان یکی از سرداران روانه میدان کنم میانه فرمانده  
 با فرمانبران وثوق و محبت استوار باشد - بنابر این دلایل شخصاً  
 روانه آنربایجان شدم و ترکان مزبور را نزد خود احضار کردم و در  
 این هنگام از جانب بسیاری از پادشاهان روی زمین بدربار من سفرای با  
 هدایا و ارمغان های کمیاب رسید از آنجمله بود سفیر قیصر روم و  
 سفیر خاقان اعظم و سفیر خسرو هند و سفیر راجه سرانندیب و مهاراجه  
 جزایر کله (۶) و بسیاری از پادشاهان هم پیمان و باجگذار مانند  
 سفیر کابلشاه و داور زمین و سفیر خوارزمشاه و غیر آن و بیست و نه تن از  
 پادشاهان شخصاً بحضور آمدند - و در يك روز معین با حضور آن  
 پادشاهان و سفراء فرمودم پنجاه و سه هزار ترك صف بکشند و برای  
 بازدید صفوف آنان سوار شدم - در آنروز از عده همراکب خودم و  
 از آنانی که بر من ورود کرده بودند و آنانی که فرمان برداری و بندگی  
 من گزائیده بودند چنان گروه انبوهی گرد آمده بود که جلگه بسیار  
 وسیع بزحمت جای ایشان میشد و ده فرسنگ طول اردوگاه بود پس  
 شکر و سپاس بیحد و مر بدرگاه دادار بیچون تقدیم نمودم - و فرمودم  
 تا به آئین خودمان برای ترکان مزبور نیز هفت صنف جداگانه منتظم

---

(۶) جزایر کله یا (کله پاره) نزدیک سواحل مالبار در اقیانوس هند واقع  
 است و از عهد ساسانیان تا حله منقول با ایران تجارت وسیعی داشته .

ساختند (۷) و همگی را بهفت صف مزبور تقسیم و پیوند دادم و برای هر مرتبه‌ای از مراتب هفت گانه رئیسی از خود ایشان مقرر ساختم و آب و زمین مکفی آنان را مقاطعه بخشیدم و همگان را خلعت و جامه پوشانیدم و برای ایشان جیره مقرر ساختم و گروهی را زیر فرمان یکی از سرداران خود در ناحیهٔ برجان (۸) و گروهی را در ناحیهٔ (اللان) زیر فرمان سردار دیگر و جمعی را به آذربایجان سکنی دادم (۹) و همچنین در هر يك از سرحدات دیگر که لازم شمردم جمعی از آنان را مقرر داشتم و همگی را ابوابجمع مرزبان دربند قرار دادم - از آنزمان تا امروز همواره در پیش‌آمدها و وقایع مختلف در جمیع بلاد و سرحدات از ترکان مزبور بقدری جان نثاری و وفا داری و خدمات شایسته دیده‌ایم که روز افزون خاطرمان شادمان گردیده است



خاقان اعظم به من نامه‌ئی نوشته از نابکاری و خیانتی که ورزیده بود پوزش خواسته تقاضای عفو مینمود و در مکتوب خویش و همچنین بزبان سفیرش تذکر میداد که عامل حقیقی این اظهار عداوت و تجاوز

---

(۷) مردم ایران مطابق آئین اردشیر به ۷ طبقه تقسیم میشدند عبارت از روحانیون - لشکریان - کشوریان - علما - و مورخین و شعرا و موسیقی دانان - و سه طبقه دیگر که فلاح و صنعتگر و سوداگر و غیره بودند.

(۸) واقع در مغرب به حدود روم

(۹) معلوم میشود داخله کوهستان قفقاز تا دشت شمالی نیز در تصرف ایران بوده زیرا اللان در شمال شرقی جبال قفقاز واقع است.

وی بخاک ایران اراده خودش نبوده بلکه او تحریک شده بوده و مرا به دادار بزرگ سوگند میداد که از خطایش در گذرم و باو اظهار وثوق نمایم تا بعد ها از جانب من خیالش آسوده و مطمئن گردد و ضمناً خبر میداد که قیصر روم سفرائی نزد وی فرستاده و چنان وانمود میکرد مثل اینکه گویا او سفرای روم را پذیرفته و منتظر اذن من است و او از جانب هیچ دولت سفرائی نخواهد پذیرفت مگر بطرفی که من امر دهم و هرگز از فرمان من سر نیبچیده فریب مال و مودت هیچکس را نخواهد خورد و از هیچ دولت چیزی نخواهد پذیرفت مگر آنکه من به آن رضا دهم - در این ضمن یکی از جاسوسان من نیز که مقیم دربار خاقان ترک بود بمن نوشت که خاقان و جمیع درباریان از غدرو عداوتی که نسبت بمن ورزیده اند پشیمان گردیده اند - پس من به او پاسخ نوشتم که بجان خودم سوگند اینکه تو به سائقه طبعی و جبلی خوبشتم بما خیانت ورزیدی و با تحریک دیگری به آن خیانت پرداختی از حیث نتیجه برای ما تفاوتی ندارد و گناه تو در اقدام بخیانته بنا بر اشاره دیگران مثل گناه تو است در اقدام بخیانته بنا بر هوای نفس خودت و در هر حال تو مستحق سخت ترین کیفر و عقوبت شده‌ئی و من هر چه نزد خود میاندیشم می بینم آنچه از وظایف دوستی و وداد در میانه متوجه ما بوده انجام داده ام و گمان ندارم چیزی از موجبات اعتماد و وثایق محبت که تقدیم آن بر من لازم بوده است فرو گذار کرده باشم با اینحال شما خیانت ورزیدید پس چگونه بعد از این باز بقول تو اطمینان کنم و به مودت زبانی تو آرام بگیرم در صورتیکه بدون پروا نقض عهد کردی و خیانت ورزیدی سوگند دروغ خوردی، نوشته‌ئی که

سفرای قیصر آمده‌اند و برای پذیرفتن ایشان از تو اجازت میطلبم ،  
من هرگز تو را از هودت بادیگران منع نمیکنم - مقصودم از بیان جمله  
اخیر آن بود که تصور نکند من از دوستی او با رومیان بیمناک میشوم  
و خواستم بداند که به معاملات و اتحاد آن دوتن اعتنائی ندارم (۱۰)  
در پی این نامه فوراً مامورین بخراسان فرستادم تا برج و باره شهرها  
و قلاع را مرمت کرده آذوقه و علوفه مکفی و ذخایر لازم را فراهم  
آورده ما بحتاج سپاه را از هر حیث آماده ساخته مستعد و هوشیار کار  
باشند تا بازمانند بار نخستین که در حال اطمینان و صلح زیسته غافل گیر  
شدند دوچار دشمن ناگهانی نشوند



شکر و سپاس من بدرگاه دادار جهان آفرین روز افزون است که  
آنچه را از نعمات ظاهری و باطنی در آغاز خلقت من به من اعطا فرمود  
پیوسته تا امروز دنباله اش را کشیدورشته مواهبش را نبرید شکر و سپاس  
میگزارم زیرا شکر آفریدگار بانه نعمت آفریدگار دوپله تر از وهستند که هر کدام  
سنگین تر آید طبعاً برد دیگری افزوده خواهد شد تا تراز و عدل ایستد پس  
در برابر نعمت بسیار اگر شکر کم آمد تعادل میرود و رشته نعمت میکسلد  
پس بسیاری نعمت را بسیاری شکر سزد و بسیاری شکر مایه بسیاری نعمت

---

(۱۰) داستان تحریکات ژوستینیان امپراتور روم و تطبیح خاقان ترک  
باینکه ابریشم چین و امته هند را رومیان بی وساطت ایرانیان مستقیماً از ترکان  
خریداری کنند و بر علیه ایران اتحادی منعقد سازند در تواریخ رومی مشهور  
است جمله خاقان و کشته شدنش در عهد هرمز هجارت از نتیجه و خاتمه آن  
تحریکات بود .

شود . و از آنجا که دانستم شکر الهی به قول تنها انجام نمی یابد و تکمیل آنرا عمل میباشد نگریستم تا کدام يك از اعمال در نظر دادار پسندیده تر است پس دریافتم آنچه چیزی که آسمانها و زمین را استوار نگهداشته جبال شامخ را برافراشته رودها روان ساخته موجودات را در حال انتظام و هم آهنگی در عرصه آفرینش بیاراسته است همانا حق است و عدل - بنابراین ملازمت حق و عدل کردم و نتیجه آنرا دیدم که آبادی بلاد است و آبادی بلاد سرمایه معیشت مردمان و چرندگان و پرندگان و جمیع ساکنان جهان است - بعد از این ملاحظه در طبقات انسان نگریسته دیدم سرمایه آبادی بلدان مردم فلاح و پیشه ورنده و وسایل پیشرفت کار این مردم همانا طبقه جنگ آوراست پس طبقه آباد کننده از داشتن جنگ آوران ناگیر است و ناچار بایستی اجرت آنان را بپردازد زیرا بدون وجود این طبقه امنیت بجای نماند و دشمن بر ملک بتازد و بنیاد عمران و آبادی را براندازد از آنجانب چنان دیدم که طبقه آباد دیگر هرگاه از عایدات خود آنقدر بهم نرساند که معیشت خویش را بگذراند و زیادتى را در افزایش عمران و آبادی صرف کند طبعا بینوا گردیده از پای در افتد و نقصان و تباهی این طبقه بمنزله نقصان و تباهی طبقه جنگ آوران است که معاش این طبقه را آن يك میرساند بنابراین این هیچ احسانی نسبت به جنگ آوران برتر از آن نیست که نسبت بطبقه آباد دیگر مساعدت شود و آنقدر از عایداتش برای او بنهیم که بتواند آن افزونی را صرف افزونی آبادی کند و در نتیجه بر ثروت عمومی و مالیات مملکت که باید خرج جنگ آوران شود افزوده گردد پس بعد از آنکه مسلم گشت که آبادیگران دست وپشت جنگ



آوراند و جنگ آوران نیز پشت و پناه آبادیگران میباشند و قدر و مرتبت هر دو طبقه برای صلاح مملکت متساوی است عزم کردم هرگز اجازه ندهم یکی از این دو طبقه بر دیگری تطاول ورزد و تجاوز پسندد و بجان خودم سوگند هرگاه برخی از سواران (۱۱) جاهل نمیبودند البته مردم فلاح را بحال خود در آسایش میگذارند تا عوایدشان را صرف افزایش آبادی کنند و از مداخل فلاح چیزی بیش از حد ضرورت نمی طلبیدند و همچنین هرگاه برخی از مالیات دهندگان جاهل نمیبودند البته از اضافه عایدات خود بدلخواه خویش و داوطلبانه مبالغی در طریق ترفیه جنگ آوران و برای رفع حوائج آنان نثار میکردند. پس من با مراعات حق و عدالت حدود و وظایف هر يك از این دو طبقه را که دورکن مملکتند مشخص گردانیدم - مبنای مالیات را بر حساب دقیق نهاده تعدیل کردیم و از بابت مالیات معیشت جنگ آوران را تأمین نمودیم و توقعات و تحمیلات زائد و ناحق را از میان برداشتم

بعد از اصلاح حال عامه و خاصه و تنظیم امور قوه موالده که مالیات پردازانند و قوه مدافعه که جنگ آورانند و بعد از آنکه ثمره حق و عدل را که آفریدگار بر بنیاد آن امور آفرینش را اداره میکند چشیدیم و

(۱۱) طبقه سواران که شغل آنان سیاهیگری بود غالباً بابت حقوق املاک را به تبول خود داشتند و هم به طبقه دهقان و هم به روستائی تعدی مینمودند که در نتیجه آن طبیان فلاحین و هرج و مرج مزدکی پدید آمد - اینک در اینجا شاهنشاه به آن اوضاع اشاره فرموده متذکر میشود که با عدالت احوال اصلاح پذیرفته است - وضع و موقع طبقه سوار عیناً همان وضع و موقعی بود که بعد ها در اروپا طبقه شوالیه که بمعنای سوار است حائز بود .